



۲۰۱۸/۰۷/۲۳

ملالی موسی نظام

در شناخت و معرفی زعمای تاریخ افغانستان احتیاط شرط است

تاریخ یک سرزمین که بدون شک بر روی واقعات میرهن گذشته یک ملت طوری استوار است که با وجود دستکاری و حدس و گمان های واهی و یا تغییر عقاید بر روی مصلحت ها بر محتویات آن، دیر یا زود حقایق وابسته به هر سطری به نحوی آشکار و پدیدار میگردد، نباید در تصرف و اشغال چند قلم محدود قرار گرفته و واقعاً متعلق به همه مردم آن کشور میباشد.

از تاریخ عهد عتیق که سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر انتقال می یافت تا تاریخ قرن بیستم صدها سپری گشته که با پیشرفت و انکشاف برای اثبات و استدلال، اصلاً قابل هیچ مقایسه ای بوده نمیتواند، مخصوصاً اگر در بیان تاریخ در پهلوی اسناد و مدارک معتبر از منابع گوناگون، شواهدی زنده هم در میان باشند. بنا بر آن اگر اتکاء مبحث ما بر حوادث و رویداد های افغانستان معاصر از دهه های ۶۰ میلادی و چهل هجری شمسی باشد، می بینیم که در جریانات این مقطع زمانی سه نسل هموطنان ما و در حدود ۶ دهه آثار و مدارک زیاد در دسترس قرار میگیرد.

حال در زمره آن شهود عینی این دوره بحث بر انگیز که در بیان واقعات و احوال شخصیت های مطرح تاریخ افغانستان عزیز، خود ها را «ذی حق» می انگارند، مگر میتوانند در پهلوی تکیه بر صداقت، چنان تحقیق و مطالعاتی را عرضه دارند که سوال و انتقادی را در قبال نداشته باشد؟ البته که با طرز دید، طرفگیری های حق و ناحق و متأسفانه تحریف و اختراع در اصل رویداد و یا افزایش و تقلیل واقعیت ها در معرفی شخصیت های تاریخی این عصر، مشاهده میگردد که نه تنها مسائل مورد بحث بر روی مصلحت های شخصی به راست و چپ متمایل میگردد، بلکه حتی مؤرخ نما ها و تحقق پیشه ها، به سراغ داشته ها و استدلال منتشره قبلی خود ها رفته و همه را نقض نموده گاهی «ضرب صفر» می سازند و با ادعا و فلسفه جدیدی قلم فرسایی می نمایند.... در حالیکه از جانب دیگر شهادت، کتاب ها و رساله ها با استناد و استدلال عالی و مبرهن تولد میگردد و به سرعتی که تکنالوجی رو به ارتقاء در اختیار گذاشته به دید میلیون ها خواننده در روی جهان قرار میگیرند، طوریکه بی حساب ارزیابی ها و مطالعات، افشاء گری بیشتری را به بار می آورد.

خوب، حالا قضاوت و برداشت خواننده که شاهد آن عقاید در بیان تاریخ معاصر وطن بوده، با این طرز تفکر جدید و ادعا های کاملاً متفاوت، مخصوصاً که تصویر ذهنی و فهم و تجربه خودش هم کاملاً موجود است، چه می باشد؟ اگر خواننده خود هم شاهد عینی تاریخ کشور در ۶۰ سال اخیر باشد که اکثراً هست، چطور میتواند با

کجروی و تغییر عقاید در بیان رویداد های وطنش، ارزش و اعتباری به محقق نما ها و مؤرخ نما ها قایل گردد که نمی گردد. مگر و آیا قلم بدستان مسئولیت این را ندارند که با معامله با ذهن و فهم خوانندگان از صداقت و احتیاط زیاد کار بگیرند؟

تفصیلات بالا در حقیقت نظریست عمومی در زمینه هر آنچه به نام تاریخ و شرح رویداد های افغانستان عزیز و معرفی شخصیت های وابسته به آن به نشر میرسد؛ ولی بحث ما بصورت خاص بر چگونگی حیات سیاسی یکی از مطرح ترین چهره های سیاسی و نظامی قرن بیستم افغانستان، یعنی سردار محمد داود خان است که نویسندگانی چند در بیان احوال فعالیت های وسیع وی در کشور ما، بصورت پراکنده و اغراق آمیز به منزله از هر چمن سمنی، قلم فرسایی مینمایند که اکثراً موجبات نهایت بی حرمتی، افتراء و یا سفسطه سرایی در احوال نامبرده را بار می آورد. بدون شک این دشمنان دوست نما با طرق گوناگون به خود «حق ملکیت انحصاری» در بیان احوال یک شخصیت تاریخ کشور را قایل شده و به عنوان تمجید و قهرمان سازی، حتی تا منکر سهم فعال حزب وطن فروش پرچم در همکاری برای دگرگونی رژیم شاهی و براه اندازی مرحله اول «دکتورین برژنیف» در کودتای ۲۶ سرطان میباشند. در حالیکه بدون طوالت و قلم فرسایی و تحریف اذهان خوانندگان، نسل های مختلفه ای از ملت افغانستان کاملاً حق دارند که سوالات، ایرادات، نظرات و استنادی را درین زمینه مطرح نمایند، طوریکه به ارتباط به موضوع، به چند گروه مختلف مواجه هستیم:

اول: گروهی متشکل از سفسطه سرایان و بیخردان که با قضاوت ضعیف، فهم ناقص، استدلال بیجا و تحریفات نا جایز، صرف برای تقابل با قلم بدستان متفکر و آگاه، مخصوصاً مطرح شدن در مطبوعات ولو به قیمت ضعف سویه و ناتوانی قلم و بیان، طرفگیری نموده و آنچه را بروز میدهند، نه آموزشی را بار می آورد و نه کدام مفهوم و ارزش مطالعه میداشته باشد. این گروه که چند سالی است در بعضی وبسایت ها جا گرفته اند، متأسفانه نه تنها ذهنیت خوانندگان را با ضعف منطق و فقدان معلومات به بیراهه سوق میدهند، بلکه باعث تمسخر و مضحکه خوانندگان هم قرار میگیرند. بلی با هتک حرمت، پامال کرامت انسانی و ادب مطبوعاتی به شهرتی «!» هم میرسند، اگر مرام صرف همین نکته باشد. این ها به شخصیت سردار داود خان و دوره های مختلفه وی سخت توهین و تمسخر میکنند، طوریکه به فرموده حضرت حافظ:

«بر زمینت میزند نادان دوست».

طور مثال، شاهد ساعتی از یک پروگرام تلویزیونی افغانی در روز ۲۶ سرطان به اشتراک دو مرد و یک خانم بودیم؛ باور بفرمایید آنچه را آن گروه در احوال یک شخصیت مطرح تاریخ افغانستان که سردار داود خان باشد بیان میکردند، با ضیاع وقت بیننده، از هر لحاظ توهین آمیز، مضحک و مبتدی بود و بیشتر به افسانه هایی که برای اطفال گفته میشود، شباهت داشت. مگر میشود سهم شخصیت های تاریخی را با چنین هجویات مسخره به بازی گرفت و نشر یک دستگاه خبری جهانی نمود؟ یکی اظهار داشت که سردار داود خان ثابت ساخت که ستر عورت «!» در دست ها و روی نیست....، دیگری گفت که آنطور نی، روی لچی بگوئید.... و دیگری موتر سواری در چمن حضوری و چراغ های رنگه و خواندن گوگوش را علت ترقی آن عصر دانست؟ پناه بر خدا!

دوم: اینکه شخصیت مورد بحث داود خان باشد یا هر مقام مطرح دیگر در کشور، نمیشود که منحیث بیان واقعیت های احوال وی یا دوره زمام داری اش، از احساسات، طرف گیری و یا حتی بدبینی کار گرفته، آفتاب را با دو انگشت نهان نمود و یا از عقیده و نظریات خود که بیان و نشر شده است، با چرخشی غیر قابل قبول، تغییر جهت بدهیم. آزادی افکار این نیست که به اساس نرخ روز نان بخوریم، بلکه این خصیصه گرانبهای انسان متمدن، در حقیقت ابراز شخصیت و بیان عقیده مستند و مستدل برای یک چوکاتیست که نه تنها درین جهان به آن شناسایی و احترام میگردیم، بلکه بعد وفات میتواند سبب زنده ماندن وقار و عدت و در نتیجه شخصیت خوب ما گردد. شایسته نیست که به گفته شاعر چنین باشد که:

یک روز صرف گشتن دل شد به این و آن، روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت.

اگر روزی معتقد گشته ایم که دیموکراسی دهه قانون اساسی صفات والایی داشته که با ترویج آزادی های فکر و بیان که جزئی از اعلامیه ارزشمند «حقوق بشر» است، افکار مترقی دانشمندان و انکشافات آزاد فکری جوانان رواج یافته و رونق میگیرد که سبب معرفی شخصیت های عالم و متفکر امروزی میگردد، پس چنین بوده است و تا زمانی که ضد این ادعا ثابت نشود، باید برای حفظ حرمت ما، لزوماً چنان تفکری ادامه یابد. البته گاهی هم میشود که در اثر مطالعات و اثبات بعضی مسائلی که بیخبر بوده ایم، با توضیح، استدلال و استناد، تغییرات عقاید خویش را «نه با پیمانۀ اعظمی» با علل آن به مردم پیشکش نماییم، تا موجبات تغییر عقیده نسبی برای آنان اشکار و قناعت بخش باشد. البته چرخش و تغییر عقیده بنیادی شامل چنین روشی نمیشود.

سوم: به تکرار مطالعه میگردد، که تعدادی از اخلاص مندان سردار محمد داود خان را عقیده برین است که نامبرده سخت مخالف همراهی و همکاری با گروه های وابسته به غیر و دقیقاً غیر ملی بوده است؛ البته ادعا چیزی و همکاری طویل المدت سردار با داکتر حسن شرق، اناهیتهای راتب زاد و ببرک کارمل، متأسفانه خلاف چنین ادعایی می باشد؛ مگر اینکه گفته شود که این شخصیت های وابسته به سفارت شوروی، سال های زیادی در حیات وی هرگز سهمی نداشته اند.

شکی نیست که داود خان با حزب پرچم در حالی دست به کودتای ۲۶ سرطان زد که با اقدامات جدی شاه و صدراعظم مدبر او، سیاست افغانستان از سلطه پلان گزارای روس نجات یافته و دست اتحاد شوروی بر مقدرات کشور کوتاه میگردید. بناً آیا با این عمل نامبرده دقیقاً نمیدانست که هر جا روس پا گذاشته، خروجی در قبال نداشته است؟ عملاً اقتدار انحصاری آشکارای حزب پرچم در امور دولتی، به روس ها این باور را دقیقاً فراهم نمود که افغانستان عملاً بر شانه آنان تکیه داده است.

پس آنچه در مسکو بین برژنیف و داود خان در سال اخیر واقع گردید، مخصوصاً که در آن مسافرت رهبر کودتای ۲۶ سرطان برای چاره سازی در زمینه مشکل قدرتمندی و مداخله زیاد اعضای حزب وطنی پرچم در امور دولت افغانستان، از رهبر اتحاد شوروی مدد خواست؛ بناً البته که آن ابر قدرت با اقتدار وسیع، بر تصامیم و مقدرات وطن ما به خود اجازه مداخله را می داد که متأسفانه در همان مجلس صورت گرفت.

اینکه چگونه پنج سال بعد تر از احراز قدرت، بالاخره داود خان تصمیم گرفت به کمک رهبر شوروی دست عمال وابسته به مسکو را از دستگاه اداری دولت خود «!» کوتاه نماید؟ زهی خیال واهی و اشتباه خانمان بر انداز که از یک شخصیت نهایت مجرب و سابقه دار سیاسی و اداری و نظامی افغانستان بعید می باشد. پس، اقدام و پلان گزاری کودتای سرطان با فکر بیدار و شناخت کامل رهبر کودتا از عواقبی که مسکو در پلان داشت، صورت می گیرد. درین زمینه باز هم قضاوت عمیق یک شاهد عینی را که آقای عبدالله کاظم باشد، یکبار دیگر از مضمون سال ۲۰۰۷ وی تائید مینماییم: مثلاً:

".....بنأ نزدیکی عناصر خلقی و پرچمی به داود خان و آمادگی برای کودتا، اساساً بر طبق هدایات مقامات شوروی و به روی یک پلان دقیق آنها در خفاء طرح شده بود و با مهارت و احتیاط کامل طوری مورد اجراء قرار گرفت که نباید هیچ نشانه ای از دست داشتن مسکو در آن به چشم برسد. اگر چنین نمی بود، چگونه عناصر کمونیست بدون مشوره و هدایت مسکو به چنین کار بس مهم و خطیر در کودتا اشتراک میکردند؟"

چهارم: مطالعه نموده ایم که ذوات محترمی هم در مورد اقدام داود خان «؟!» برای موجودیت سیستم نهایت استبدادی یک حزبی که به تجربه این شاگرد حقوق و علوم سیاسی، فقط مختص به رژیم های مطلق العنان و دکتاتوری بوده است، و درین زمینه ادعا میگردد که برای کوتاهی دست احزاب مشترک پرچم و خلق از امور دولت، در قانون اساسی جمهوریت که بالاخره بعد از سه سال و هشت ماه با شرایط استثنایی ترتیب و توشیح گردید، ثبت شده است. متأسفانه چون علت انحصار حزبی به دلایل آتی قابل قبول نخواهد بود، با معذرت نکاتی را محترمانه پیشکش مینمایم:

متأسفانه متون قانون اساسی جمهوری در زمینه های مختلفه بیان مواد قانون، به استثنای قسمتی هائیکه که مو به مو از قانون اساسی مترقی دهه دیموکراسی یا قانون سال ۱۳۴۳ هجری شمسی تقلید «!» گردیده است، دقیقاً قابلیت درک و ارزیابی را ندارد، مواد مندرجه آن آنقدر ضد و نقیض و یا مبهم قرار گرفته اند که نمیشود مفهوم یا هدایت روشنی از آن دستگیری نمود. مثلاً انتخاب رئیس جمهور باید ذریعه حزب صورت می گرفت، در حالیکه انتخابات با قیود شدید و صرف موجودیت یک کاندید بصورت عجیب و انحصاری در حالی «تعمیل» گردید، که حزب به شکل قانونی هنوز تشکیل نگشته و موجود نبود.

حال، اگر برای بزرگداشت از فعالیت سیاسی داود خان برای پیشبرد امور مملکت، حتی بعد از سپری شدن حدود پنج سال، به توصیف از موجودیت سیستم نهایت مطلق العنانی «یک حزبه» پردازیم که در جهان آزاد و دیموکرات هرگز خریداری نداشته است، آیا مناسب دانسته می شود که در جامعه افغانستان نیمه قرن بیستم، برای پنج سال آینده همچنان هیچ گروه دیگری از مردم افغانستان حق تشکیل حزبی سیاسی با نظریات متفاوتی را نداشته باشند؟ طبعاً نظر به همان قانون، بعد از آنهم چون حزب دیگری اجازه تشکیل نداشته، پس همان جمعیت محدود دوباره انحصار انتخاب رئیس دولت را میداشته باشند.

اگر متن و مواد قانون اساسی جمهوریت دقیقاً مطالعه و ارز یابی گردد، ثابت میشود که در پهلوی اقتدار «گروه کودتاچی» که شناخت آنان بکلی در آنجا گنگ است، حتی در مورد باز خواست و مجازات مردم که باید مراحل قانونی در دو قوه داشته باشد، موجودیت و تثبیت سیستم «یک حزبه سیاسی» در نفس چنان قانون غیر دیموکراتیک مضمور می باشد.

نتیجتاً باید اذعان نمود که نه تنها تاریخ افغانستان، بلکه تاریخ و مقدرات هر سرزمینی باید استوار بر حقایق بوده و همانطور که حاکمیت ملی و خاک و ساحهٔ یک مملکت حق مشروع مردم آنست، جریان حیات و فعالیت شخصیت‌ها و رویداد‌های هر مملکت به حکم تاریخ، هم به ملت آن متعلق است، نه به یک گروپ محدود که با چرخش راست و چپ، وقتاً فوقتاً به آن بپردازند و در مواردی هم با کوچکترین سؤال و بازخواستی به دشنام و انکار از حقایق متصل گردند.

پایان

